

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 12, Winter 2020-2021, 1-26
Doi: 10.30465/crtls.2021.30639.1828

A Critical Review of *The Sociology of Knowledge of Karl Mannheim*

Farhang Ershad*

Abstract

This paper is a critical review of the book, *The Sociology of Knowledge of Karl Mannheim*, written by M. Ashtiani. The main aim of this attempt is to acquire a more acute understanding of the subject matter of sociology of knowledge and to emphasize the importance of this branch of general sociology in Iran. The specific goal of the paper is trying to have a critical review of Ashtiani's work to get help to achieve the main aim of this study. The present book includes five chapters: the first two chapters are specified to the scientific biography of Karl Mannheim and his life condition in Hungary, Germany and Britain. In the third chapter, the sphere of sociology of knowledge in view of Mannheim is described; and the two last chapters are about the main concepts and categories of Mannheim's sociology of knowledge, and finally, the critiques of Ashtiani to the main element of sociology of knowledge of Karl Mannheim.

Keywords: Cognition; Knowledge; Social Roots of Thought; The Unattached Intelligentsia.

* Professor of Sociology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran, ershadaf@gmail.com

Date received: 2020-08-05, Date of acceptance: 2021-01-30

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی و ارزیابی کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم

فرهنگ ارشاد*

چکیده

موضوع این مقاله بررسی و ارزیابی نقاط قوت و ضعف کتابی است که مشخصات آن در سطور بالا ذکر شده است. هدف کلی نویسنده مقاله حاضر، فهم بیش‌تر و دقیق‌تر قلمرو موضوعی جامعه‌شناسی شناخت (یا با عنوان مناسب‌تر جامعه‌شناسی معرفت یا دانش) و تأکید بر اهمیت این شاخه جامعه‌شناسی است و هدف ویژه بررسی و ارزیابی اثر تألیفی استاد منوچهر آشتیانی^۱ این است که بدانیم کتاب حاضر تا چه اندازه ما را در جهت رسیدن به هدف کلی کمک می‌کند. نویسنده کتاب کوشش دارد تا طرح مانهایم از این شاخه جامعه‌شناسی را با نگاه انتقادی شرح دهد. آشتیانی پس از شرح زندگی علمی مانهایم در مجارستان، آلمان، و انگلستان و تأثیر فضای علمی این سه کشور در رویکرد او در جامعه‌شناسی معرفت، سپهر جامعه‌شناسی شناخت (یا معرفت) مانهایم را تشریح می‌کند و سپس مفاهیم و مقولات اصلی جامعه‌شناسی شناخت او را به‌طور خلاصه و برجسته نشان می‌دهد و سرانجام به نقد عناصر اصلی دیدگاه مانهایم در این شاخه جامعه‌شناسی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: پیوند وجودی فکر، خاستگاه اجتماعی اندیشه، دانش، شناخت، قشر روشن‌فکر مهترز.

۱. مقدمه

کتاب جامعه‌شناسی شناخت، تألیف دکتر منوچهر آشتیانی، از جمله منابع مهم در مطالعات اجتماعی و به‌ویژه در جامعه‌شناسی معرفت است. نکته قابل‌ذکر این‌که در حوزه

* استاد گروه جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران، ershadaf@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱

جامعه‌شناسی شناخت (یا همان جامعه‌شناسی معرفت یا دانش^۲)، ما منابع فراوانی به زبان فارسی در اختیار نداریم^۳، اما کتاب حاضر، که در این جا مطالعه می‌شود، از آثار سودمند، مهم، و پرمطلب است و اثری مرجع در این موضوع خاص به‌شمار می‌آید.

هدف ویژه در تهیه مقاله حاضر بررسی و ارزیابی تألیف مهم آشتیانی است که مشخصات آن در پیشانی نوشتار حاضر آمده است. هدف کلی در این مقاله، بازاندیشی درباره اهمیت و قلمرو جامعه‌شناسی دانش به‌منزله یکی از شاخه‌های مهم جامعه‌شناسی است. یادآوری کنیم که بازخوانی منابع محدود در حوزه جامعه‌شناسی دانش، نه فقط برای گسترش اطلاعات خواننده پژوهش‌گر در این رشته مفید است، بلکه مطالعه و ژرف‌کاوی در این قلمرو برای گسترش اطلاعات در این شاخه و دیگر شاخه‌های جامعه‌شناسی مثلاً در جامعه‌شناسی تاریخی، هنر، و از جمله در جامعه‌شناسی ادبیات و فلسفه اجتماعی لازم است. امید است این نوشتار بتواند اهمیت بازاندیشی در این اثر و هم‌چنین در حوزه جامعه‌شناسی معرفت را برای دانش‌پژوهان جامعه‌شناسی و به‌طورکلی علوم اجتماعی به‌روشنی و بسنده نشان دهد. برای تهیه این مقاله افزون‌بر کتاب موردبررسی، که در واقع منبع اصلی ماست، از چند منبع دیگر نیز استفاده شده است. در این نوشتار منبعی که به نام «آشتیانی» و گاهی با اندکی تفاوت مأخذ داده می‌شود تنها تألیف استاد آشتیانی است که در این مطالعه مرجع اصلی نویسنده و مشخصات آن در سطور آغازین این نوشتار و در فهرست نهایی مقاله ذکر شده است.

۲. آشنایی با نویسنده کتاب

استاد منوچهر آشتیانی در سال ۱۳۰۹ در تهران زاده شد. او از یک‌سو با خانواده روحانی میرزا حسن آشتیانی (از یاران آیت‌الله میرزای شیرازی) و ازسوی دیگر با خانواده اسفندیاری پیوند خویشی دارد (منوچهر آشتیانی، خواهرزاده علی اسفندیاری، نیما یوشیج، است).

آشتیانی تحصیلات آموزشی خود را تا درجه کارشناسی (لیسانس) در فلسفه و علوم تربیتی از دانش‌سرای عالی تهران (دانشگاه خوارزمی فعلی) سپری کرد. وی چون با درجه ممتاز فارغ‌التحصیل شده بود، برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شد و پس از چند ماه اقامت در آن کشور به آلمان رفت و سرانجام در سال ۱۹۷۱ م (۱۳۵۰ش) از دانشگاه هایدلبرگ، پایان‌نامه دکتری خود را زیر نظر پرفسور کارل لویت (Karl Löwithci) به‌پایان رساند. او در دوران تحصیل، شاگرد هایدگر و گادامر نیز بود. البته کارل لویت خود از شاگردان قبلی

هایدگر و درعین حال منتقد او بود. قابل توجه این‌که آشتیانی در همان دانشگاهی درس خواند و درجهٔ دکتری خود را گرفت که کارل مانهایم پیش از او این دوره را گذرانده و چند سالی هم در آن‌جا تدریس کرده بود.

آشتیانی پس از بازگشت به ایران، در دانشگاه‌های مختلف تهران، به‌صورت استخدای یا حق‌التدریسی به‌کار آموزش مشغول بود. او در این مدت، علاوه‌بر کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم، چند کتاب دیگر در زمینهٔ جامعه‌شناسی معرفت یا شناخت تألیف و تدوین کرده است که تقریباً همهٔ آن‌ها در نشر قطره منتشر شده است. کتاب‌های کارل مارکس و جامعه‌شناسی شناخت (۱۳۹۶)، ماکس وبر و جامعه‌شناسی شناخت (۱۳۸۳)، و جامعه‌شناسی شناخت ماکس شتئر (۱۳۸۳) از این جمله‌اند.

برای مانهایم، چگونگی اندیشیدن انسان و به‌ویژه روشن‌فکران (کارگزاران اصلی اندیشه‌ورزی در جامعه) و زمینهٔ اجتماعی-تاریخی، که اندیشیدن در آن ظرف زمانی-مکانی صورت می‌گیرد، محور اساسی شکل‌گیری جامعه‌شناسی شناخت است. آشتیانی در کتاب موردبررسی، بارها از پیوند وجودی میان اندیشه، عمل، و موقعیت اجتماعی انسان اندیشنده به‌منزلهٔ بستر تحلیل در جامعه‌شناسی معرفت یاد می‌کند. به‌نظر او، اندیشه و دانش، محصول مجرد بین‌شناسنده و شناختنی (سوژه و اُبژه) نیست، بلکه هرگونه شناختی در فضای اجتماعی معین تولد و تکوین می‌یابد و ازاین‌رو پیوسته و وابسته به علاقه‌مندی معینی است (آشتیانی ۱۳۹۶: ۴۳۶).

۳. نگاهی فشرده بر کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم

کتاب تألیفی آشتیانی ساختاری نسبتاً منسجم دارد. شاهد مهم بر انسجام اثر عنوان فصول پنج‌گانهٔ آن است. پیش از این‌که به عنوان‌های این پنج فصل اشاره شود، لازم به یادآوری است که نویسنده پیش‌گفتاری با عنوان فرعی «درآمدی بر جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم» در آغاز کتاب و پیش از فصل نخست آورده است که خواندنی و شایان اهمیت است. در پایان کتاب و پس از فصل پنجم نیز دو ضمیمه به‌عنوان «مآخذ و مستندات» در این اثر گنجانده شده است که بخش اول آن، تذکرات، ملاحظات، و مستندات نام دارد و سی صفحه از این مجموعه را دربر گرفته است؛ که بی‌تردید تکمله‌ای سودمند و ضروری است. بخش دوم ضمیمه در دوازده صفحه تنظیم شده است که شامل آثار مستقیم (دست‌اول) مانهایم و آثار عمده «دربارهٔ مانهایم» (دست‌دوم) است. یادآوری می‌شود که این

دوازده صفحه از منبعی دیگر تصویربرداری شده و در این اثر آمده است و ظاهراً هیچ‌جای این کتاب ذکر نشده است که از کدام اثر آشتیانی به این‌جا منتقل شده است. ممکن است کتاب حاضر نسخه بازخوانی شده و ویراسته پایان‌نامه دکتری استاد آشتیانی باشد و منابع مذکور هم متعلق به آن پایان‌نامه است. در هر صورت، خواه این گمانه‌زنی درست باشد یا نباشد، چیزی از اهمیت این اثر کلاسیک و مرجع نمی‌کاهد. اینک نخست فهرست فصول کتاب را معرفی می‌کنیم و سپس به تلخیص آن‌ها می‌پردازیم:

فصل اول: شرح زندگی کارل مانهایم؛

فصل دوم: اندیشه‌های پیرامون جامعه‌شناسی شناخت نزد مانهایم در آیینة مجموعه آثار گوناگون او؛

فصل سوم: سپهر خاص جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم؛

فصل چهارم: پیرامون برخی از مفاهیم، مقولات و اصول اساسی جامعه‌شناسی شناخت مانهایم؛

فصل پنجم: گفتار پایانی.

فصل نخست شرح زندگی کارل مانهایم نام‌گذاری شده و عنوان فرعی آن (شکل‌گیری زندگی و افکار مانهایم در عصر تاریخی او) گویای مسیری است که این فصل هفتاد صفحه‌ای از آن مسیر می‌گذرد. در این‌جا نویسنده مقاله حاضر، با استفاده از فصل نخست کتاب و با ارجاع به منابعی دیگر، شرح کوتاه و فشرده‌ای از سرگذشت علمی مانهایم را ارائه می‌کند.

کارل مانهایم در مارس ۱۸۹۳ در بوداپست از پدری مجاری و مادری آلمانی زاده شد. خانواده وی به طبقه متوسط جامعه بوداپست تعلق داشت که ثروت زیادی نداشتند، اما از زندگی آبرومندانه و فرهنگی نسبتاً پیشرفته‌ای برخوردار بودند. مانهایم دوره‌های دبستان، دبیرستان، و تحصیلات دانشگاهی خود را تا سطح کارشناسی فلسفه در بوداپست سپری کرد. جامعه مجارستان ترکیبی از مجارها و اتریشی‌ها بود و طبقه متوسط نسبتاً مرفه و با فرهنگ آن شامل گروه بزرگی از یهودیان می‌شد که بخش عمده آن از محافظه‌کارانی بودند که به تغییرات اجتماعی چندان تمایلی نداشتند. در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، امواج تحولات اجتماعی و فرهنگی شگرف و جریان‌های فکری و سیاسی نو در جامعه مجار به‌ویژه در بوداپست بالا گرفت. هم‌راه با این جنبش فکری، قشر کوچکی از جوانان روشن‌فکر و نوگرایی که به علوم اجتماعی رادیکال علاقه‌مند بودند و مانهایم که به این

گروه فرهیخته و مترقی یهودی تعلق داشت در انجمنی به نام «علوم اجتماعی» گرد آمدند که مجله‌ای با عنوان قرن بیستم نیز منتشر می‌کردند (آشتیانی ۱۳۹۶: ۱۹؛ کوزر ۱۳۶۸: ۵۸۰). سرشناس‌ترین شخصیت این گروه در آن زمان گئورگ لوکاچ بود که مانهایم به شدت تحت تأثیر افکار او قرار داشت.

در اکتبر ۱۹۱۸ و هم‌زمان با پایان جنگ جهانی اول و تحت تأثیر انقلاب روسیه، انقلاب سوسیالیستی (شورایی) در مجارستان به وقوع پیوست و مانهایم نیز به پیروی از لوکاچ، از حکومت انقلابی مجارستان پشتیبانی می‌کرد. این جنبش انقلابی چندی نپایید و عمر کوتاه آن در سال ۱۹۱۹ به سر آمد و به دنبال آن مانهایم (و هم‌چنین لوکاچ) ناگزیر به مهاجرت از بوداپست و مجارستان شدند. مانهایم به آلمان و لوکاچ به وین (اتریش) پناهنده شد. مانهایم هم‌چون لوکاچ تحت تأثیر کانت، مارکس، و ماکس وبر بود. او بر اثر هم‌نشینی با آلفرد وبر و ماکس شلر با آن‌ها هم‌فکری داشت. وی هم‌چنین در سفری که سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ به آلمان کرد با زیمل از نزدیک آشنا شد (Kettler and Meja 2003). آشنایی با این جامعه‌شناسان، کم‌کم او را از فلسفه دور کرد و به جامعه‌شناسی علاقه‌مند شد. سپس به دلایل گوناگون و از جمله تأمل درباره نقش روشن‌فکران، به جامعه‌شناسی معرفت‌گرایش یافت. مانهایم در آلمان نیز با جرگه روشن‌فکری رابطه نزدیک داشت. او در دانشگاه هایدلبرگ، نخست به تحصیل در دوره دکتری مشغول شد و پس از اتمام تحصیلات، در همان دانشگاه و سپس در دانشگاه‌های فرایبورگ و فرانکفورت به تدریس اشتغال ورزید. نام‌برده در آلمان پیش‌تر به کارهای علمی مشغول بود و فعالیت سیاسی چشم‌گیری نداشت. اندیشه‌ورزی و فعالیت دانشگاهی او را به طراحی سپهر جامعه‌شناسی شناخت علاقه‌مند کرد (آشتیانی ۱۳۹۶: ۳۲-۳۶).

آشتیانی در این فصل مانهایم را به منزله شاخص‌ترین (یا حداقل یکی از شاخص‌ترین) متفکران جامعه‌شناسی شناخت معرفی می‌کند. او توضیح می‌دهد که مانهایم، عمر نسبتاً کوتاه خود را (که در ۵۴ سالگی درگذشت) در سه کشور مجارستان (۲۶ سال)، آلمان (۱۴ سال) و انگلستان (۱۴ سال) سپری کرد و تأثیر هر کدام از این سه مرحله بر اندیشه مانهایم، به ویژه از جهت توسعه تفکر جامعه‌شناسی دانش متفاوت بوده است. مانهایم، پس از ترک آلمان و ورود به انگلستان و تحت تأثیر فضای آکادمیک و نحله جامعه‌شناسی انگلیس، از جامعه‌شناسی معرفت فاصله گرفت یا به عبارتی روشن‌تر، نوعی افول در جامعه‌شناسی شناخت مانهایم پدید آمد و حتی سبک بیانی او تغییر کرد. باین‌همه، آشتیانی در استنتاجی کلی می‌نویسد، در مجموع باید زندگانی مانهایم را حیاتی سراسر آمیخته به فعالیت‌های

علمی جامعه‌شناسانه تلقی کرد و بی‌هیچ شکی زندگانی او چه در بخش فاشیسم‌زده [آلمان] و چه در قسمت دموکراتیک اروپا [انگلیس] تماماً وقف اعتلابخشیدن به جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی شناخت (دانش) در مقیاس‌های اروپایی و جهانی شد (همان: ۸۳-۸۶).

در فصل دوم، در معرفی اندیشه‌های مانهایم پیرامون مبحث جامعه‌شناسی دانش، آشتیانی موارد زیر را تشریح کرده است و سپس برخی از آن‌ها را به‌نقد می‌کشد. شرح موارد مزبور و نقد آن‌ها، پیکره اصلی این فصل ۱۱۰ صفحه‌ای کتاب را تشکیل می‌دهد. هریک از این موضوعات یا اندیشه‌ها از آثار مهم مانهایم استخراج شده‌اند، به‌طوری‌که هر موضوع محور بحث اثر اوست. فهرست این موضوع‌ها عبارت‌اند از: (۱) روح و فرهنگ؛ (۲) نظریه لوکاج؛ (۳) تفسیر جهان‌بینی؛ (۴) پیش‌نظریه‌ای؛ (۵) ساختار نظریه معرفت؛ (۶) تاریخ‌گرایی؛ (۷) جامعه‌شناسی شناخت؛ (۸) مسئله تفسیر؛ (۹) کنسرواتیسیم؛ (۱۰) پرسپکتیویسم و جامعه‌شناسی شناخت؛ (۱۱) رقابت در امور عقلانی؛ (۱۲) جامعه‌شناسی آلمان؛ (۱۳) کوشش اقتصادی.

از آن‌جاکه ترتیب موضوعات بالا عموماً منطبق با تاریخ انتشار اثر مربوط به آن‌هاست، می‌توان ترتیب آن‌ها را نمایشی از سیر تکاملی اندیشه مانهایم به‌سوی شکل‌گیری و توسعه جامعه‌شناسی دانش به‌شمار آورد. چنان‌که تا پیش از انتشار رساله مربوط به «تاریخ‌گرایی»^۴ (موضوع شماره ۶) ذهن او متمرکز بر توسعه ساختار نظریه معرفت یا شناخت است و پس از تقویت اندیشه تاریخ‌گرایی، اندیشیدن درباره «جامعه» نسبت به «شناخت» در ارجحیت قرار می‌گیرد و مبنای شکل‌گیری جامعه‌شناسی معرفت از سوی اوست (همان: ۱۰۹).

به‌عقیده مانهایم، ما در هر دوره‌ای از تاریخ اجتماعات بشری با فرایندهای مادی و معنوی روبه‌رو هستیم که بررسی آن‌ها نشان می‌دهد پرورش افکار و ایده‌ها، الزاماً با تفحص در «تحلیل ساختار تاریخی و اجتماعی» صورت می‌گیرد و تکمیل می‌شود. این نکته زیربنای رویکرد جامعه‌شناسی دانش مانهایم است. به‌نظر مانهایم «مفهوم‌مند بودن مجموعه فرایندهای اجتماعی و تاریخی زندگی آدمی» اصل مهمی در جامعه‌شناسی دانش است که از آن مفروضه مهم وجود «خاستگاه‌های فکری» نیز سرچشمه می‌گیرد (همان: ۱۲۵). علاوه‌بر «پیوند خاستگاهی» فکر و دانش، مانهایم مقوله دیگری با عنوان «چشم‌انداز‌گرایی» (پرسپکتیویسم) را مطرح می‌کند که این هردو ناشی از تاریخ‌گرایی رویکرد مانهایم است (همان: ۱۱۱). در این‌جا اشاره می‌شود که به‌نظر مانهایم در جامعه‌شناسی دانش با کلیت هستی انسان سروکار داریم؛ یعنی برای مانهایم تحلیل در بستر جامعه‌شناسی دانش، عین تحلیل در جامعه‌شناسی به‌طور کلی است (همان: ۱۲۷).

وظیفه جامعه‌شناسی دانش، در تحلیل مانهایم، معین و مشخص کردن جریان کارکرداری (Functionality) هرگونه تفکر وابسته به وجود اجتماعی در مراحل و پله‌های مختلف هستی است (همان: ۱۲۸). آشتیانی اشاره می‌کند که درک واقعیت عینی، تنها در صورت آزادی کامل خرد و دانش انسان ممکن است (همان: ۱۳۸). درون‌مایه جامعه‌شناسی معرفت، نشان‌دادن رابطه بین «فرایندهای اجتماعی» از یک‌سو و «دانش» یا آگاهی‌یافتن از سوی دیگر است که اولی‌ها جریان دوم را رهبری می‌کنند (همان: ۱۴۷)؛ و این تأثیر اندیشه مارکس بر مانهایم است که وجود اجتماعی آگاهی اجتماعی را تعیین می‌کند.

در پایان این فصل، آشتیانی نقدهایی نیز بر برخی محورهای فکری مانهایم ارائه داده است. او با همه کرنش و احترامی که گاه‌گاه در درازنای بحث‌های خود نسبت به او ابراز داشته است و حتی از مانهایم با عنوان «جامعه‌شناس بزرگ ما» یاد می‌کند، باز هم در نقد بر رویکرد کلی این اندیشمند در ارتباط با رویکرد جامعه‌شناسی دانش او کوتاهی نکرده است. برای نمونه می‌نویسد:

در جامعه‌شناسی شناخت مانهایم، با وجود توجه او به تکوین سنتز نهایی تلفیق‌کننده و آرام‌بخش!، با کمال تعجب تاریخ بشریت به تبعیت از «بازبودن تقدیر و تأویل وجود» (هایدگر) رها و بی‌پناه می‌شود و جامعه و تاریخ گاه مبدل به کاروان‌سرای عجیب صوفیانه‌ای می‌شود که «هرکه خواهد گو بیا و هرکه خواهد گو برو/ گبرودار و حاجب دربان در این درگاه نیست». هم دکارت، بیکن، کانت، و مارکس می‌توانند بیایند و هم نیچه، هیتلر، و امثال این‌ها. بدین ترتیب، سرانجام معرفت‌شناسی‌ای در جامعه‌شناسی شناخت حاکم می‌شود که خالی از تفکر انتقادی است و حتی از خود نمی‌پرسد که چه چیز را و چرا آن چیز را می‌خواهد بشناسد؟! (همان: ۱۹۳).

در فصل سوم، آشتیانی می‌کوشد تا محورهای فکری و مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی دانش را توضیح دهد. نویسنده کتاب برای این کار، نخست بنیان‌های فکری شکل‌گیری جامعه‌شناسی دانش را مطرح کرده و بلافاصله برای تکمیل بحث خود، مفاهیم موردنظر مانهایم را به پیش می‌کشد. این بنیان‌های فکری از سوی آشتیانی را می‌توان در هفت مورد به صورت زیر تلخیص کرد:

(۱) جامعه‌شناسی دانش مانهایم با نقد ایدئولوژی و جداکردن موضوع آن از نظریه‌های فلسفه اجتماع و موضوع قرن نوزدهمی نسبت به فکر و امکان رسیدن به اندیشه درست و «شناخت» آغاز می‌شود؛

- (۲) تأکید بر اهمیت و اصالت عقلانیت و «خرد انسان» و به دنبال آن به مرجعیت علم و تفکر انتقادی زمینه‌تکوین جامعه‌شناسی دانش را فراهم می‌کند؛
- (۳) با تأثیرپذیری از آموزه نقد بیکنی [و کانتی؟] و نقد افکار کاذب، این دو رویکرد شکل می‌گیرد که خرد انسانی، مصون از اشتباه و خطا نیست و دیگر این‌که واقعیت (طبیعی و اجتماعی) ممکن است در ذهن برخی افراد بازتاب نادرست داشته باشد؛
- (۴) نقد افکاری که ما برای دفاع از منافع و علایق خود یا به مناسبتی تعلق خاطر به عقاید غیرمدلل از آن‌ها تبعیت می‌کنیم؛
- (۵) با اهمیت‌یافتن این اندیشه‌های روشن‌گر و انسان‌گرایانه، دو موضوع در فضای فکری جامعه‌شناسی معرفت حائز اهمیت می‌شود: یکی ضرورت بنیان‌گذاری «معرفت‌شناسی جامعه‌شناختی»، که آزاد از ارزش‌گذاری است، و دوم پی‌ریزی «نقد ایدئولوژی» ارزش‌گذارانه که این دو امر قوت گرفتن جریان عقل‌گرایی را به دنبال دارد؛
- (۶) در برابر این اندیشه عقل‌گرایانه، تفکری غیرعقلایی نیز وجود دارد و در پی آن برخی اندیشمندان بر اثر تعریف نادرستی که از منشأ خرد دارند، برای توهم‌ها، پیش‌داوری‌ها، و افکار کهنه کارکرد مثبت قائل‌اند. در عین حال این اندیشمندان، که دنباله‌رو نیچه‌اند، باور دارند که دوره دنیای کهن به سر آمده است و باید حقایق نوینی جای‌گزین بازگشت به دنیای کهنه شود و در این راه برای ایدئولوژی نقشی روشن‌گرانه قائل‌اند که مانهایم این موضع را غیرعلمی و شبه‌روشن‌گرانه می‌داند؛
- (۷) به دنبال نقد ایدئولوژی و اهمیت‌یافتن ضرورت «شناخت»، رویش جامعه‌شناسی دانش از قرن نوزدهم آغاز می‌شود. مارکس، دورکیم، شلر، و مانهایم [در طول قرن نوزدهم و بیستم] از پرچم‌داران این جنبش‌اند. آشتیانی در این جا پس از تلخیص و نقد رویکردهای جامعه‌شناسی معرفت مارکس، دورکیم، و شلر رویکرد مانهایم را بیش‌تر قابل‌پذیرش می‌داند (همان: ۱۹۹-۲۰۴).
- در شرحی که نویسنده از رویکرد جامعه‌شناسی دانش مانهایم به‌پیش می‌کشد، این نکته محوری مطرح شده است که مانهایم میان زندگی (Leben) و فکر (Denken) نوعی وحدت و یگانگی قائل است و بر همین پایه، جامعه‌شناسی دانش او نتیجه تجربه زیستی وجود و تاریخ زندگی انسان‌هاست (همان: ۲۰۴-۲۰۵). به سخن کوتاه، «جامعه‌شناسی دانش مانهایم بیان‌گر تجربه درونی زیست‌شده مبنا و وجودی‌ای است که پیوسته به‌انحای مختلف در تاریخ تطور و تنوع می‌یابد» (همان: ۲۰۵). در این جا آشتیانی، پس از توضیح بنیان‌های

شکل‌گیری جامعه‌شناسی دانش، بلافاصله به تشریح محورها و مفاهیم بنیادین جامعه‌شناسی دانش مانهایم به‌طور خاص می‌پردازد.

نخست مانهایم می‌کوشد تا آگاهی انسان را، به‌جای وابستگی به مبانی تئوریک مادی و اقتصادی [زیربنای مارکسیستی]، به قشرها و گروه‌های پدیدآورنده آگاهی نسبت دهد (همان: ۲۰۷). افزون‌براین، او آگاهی را به «هستی» و وجود فرد در جامعه [پیوند وجودی فکر] معطوف می‌کند. پرسشی که برای مانهایم پیش می‌آید چگونگی «تقدم جامعه بر عقل» [بنیان اندیشیدن] است که چون به رابطه پویای میان عقل، جامعه، و تاریخ می‌اندیشد، تقدم را به فلسفه تاریخ احاله می‌کند که اساس آن را یک «مطلق در حال شدن» تشکیل می‌دهد (همان: ۲۰۸).

سپس آشتیانی در پی باورمندی مانهایم به رابطه پویای جامعه، عقل، و تاریخ به ادعای مهم او درباره کشف «فیضانی» (Emmanation) اشاره می‌کند که به‌زعم مانهایم، آن «مطلق در حال شدن» انجام می‌دهد و بعد از این نکته، مفاهیم مهم جامعه‌شناسی دانش مانهایم، پرسپکتیویسم (چشم‌انداز‌گرایی) یا فهم معنای «انات حقیقت»^۶ از نظرگاه‌های مختلف، پیوند وجودی فکر، ایدئولوژی و اتوپیا، و قضیه مطلق در حال شدن توضیح داده شده است (همان).

در قسمت پایانی فصل سوم، آشتیانی به تأثیرپذیری مانهایم از زیمل و عقاید جامعه‌شناسانه او، هگل و رویکرد تاریخ‌گرایی او، فلسفه انتقادی و انسان‌گرایانه کانت، و مناسبات فکری مانهایم و ماکس شئلر می‌پردازد و رابطه افکار مانهایم با رویکردهای روان‌شناسی گشتالتی، نمودشناسی یا پدیدارشناسی، و عمل‌گرایی یا پراگماتیسم توضیح داده می‌شود. سرانجام فصل سوم کتاب، که فصلی کوتاه، اما پرمطلب است (و به همین علت، تلخیص آن دشواری بیش‌تری داشت) با بحثی با عنوان فرعی «مانهایم و مارکسیسم» به‌انتهای می‌رسد. جملات پایانی فصل نیز از جهت شناسایی بیش‌تر کارل مانهایم درخور توجه است:

... در واپسین تحلیل و تلخیص می‌توان گفت، هرگاه ما عناصری از کانتیانیسم و هگلیانیسم را با مارکسیسم مخلوط و این ملغمه را با الهامات نمودشناسانه [پدیدارشناسی] توأم کنیم بیش‌تر به کلیت جهان‌بینی جامعه‌شناسی شناخت مانهایم نزدیک شده‌ایم (همان: ۲۴۴).

فصل چهارم کتاب به‌منظور توضیح بیش‌تر «مفاهیم، مقولات، و اصول اساسی جامعه‌شناسی شناخت مانهایم» تدوین یافته است. آشتیانی در صفحات نخستین این فصل و پیوندادن آن با فصل قبلی با بیانی نسبتاً متقداً می‌نویسد:

نظریات گوناگون مانهایم درباره مسائل و موضوعات مختلف مربوط به جامعه‌شناسی معرفت نیز نه فقط از رنگارنگی خاص ناشی از افکار برگرفته از منابع اندیشه‌ای مختلف، مانند کانتیانیسم، هگلایانیسم، مارکسیسم، پوزیتیویسم، رئالیسم، و پراگماتیسم، برخوردارند، بلکه این نظریات طبعاً و جبراً علائم آشفتگی‌های التقاطی دوران کوتاه تاریخی پیرامون زندگانی خود مانهایم را (به‌خصوص در مجارستان و آلمان) نیز بر اندام خود حمل می‌کنند! (همان: ۲۴۶).

نویسنده تأکید دارد که هدف اصلی این فصل از کتاب، ژرف‌کاوی بیش‌تر در طرز رویکرد خود مانهایم به جامعه‌شناسی دانش است و می‌خواهد با مراجعه به انبوه آثار مانهایم پاسخ‌هایی برای سه پرسش زیر بیابد:

۱. ایدئولوژی و اتوپی نزد مانهایم چیست و او چه بحث‌هایی را در این زمینه ارائه داده است؟

۲. مقوله «پیوند وجودی فکر» را مانهایم به چه معنا و مفهومی در جامعه‌شناسی دانش خود طرح کرده و این مقوله چه ارتباطی با مقوله‌های دیگر مانند «پیوند خاستگاهی فکر» و «پیوند علاقه‌ای فکر» دارد؟

۳. جامعه‌شناسی دانش از دیدگاه مانهایم چیست و مسائل و موضوعاتی که او در این رابطه مطرح می‌کند چیستند؟

آشتیانی پاسخ به پرسش نخست را بیش از همه و به‌درستی در کتاب ماندگار/ایدئولوژی و اتوپیای مانهایم جست‌وجو می‌کند. کتاب مزبور را می‌توان محصول دوره تاریخی بحران‌زده کنونی و کوششی عقلایی در جهت برطرف کردن بی‌ارزش‌سازی فکر آدمی و یافتن «مبانی واقعی و عینی» برای آگاهی و معرفت دانست (همان: ۲۵۲). این دوران میان دو جنگ جهانی است که به دوران «صلح مسلح» معروف است و جنگ‌افروزان انسان‌ستیز به انواع نیرنگ‌ها بر طبل جنگ می‌کوبند و از دل این دوره بحران‌زده، اقتدارگرایان نازی و فاشیست (مثل هیتلر، موسولینی، و فرانکو) در اروپا و با شیوه‌های نسبتاً (یا به‌ظاهر) دموکراتیک به حکومت می‌رسند. مانهایم در کتاب/ایدئولوژی و اتوپیای (آرمان‌شناسی و ناکجا‌آباد)، به تبیین و تشریح نقادانه ایدئولوژی و اتوپیای می‌پردازد. دکتر تنهایی در جهت تمایز افق فکری مرتبط با ایدئولوژی و اتوپیای به نکته مهمی اشاره دارد. او با پشتیبانی اندیشمندانی چون لوئیس کوزر (۱۳۳۸) و مارتین روئف (Ruef 2009) توضیح می‌دهد ایدئولوژی (که پیام‌آور نظم و حفظ وضع موجود است) بر گذشته متکی است و اتوپیای (که پیام‌آور پویایی و تحول است) به آینده نظر دارد (تنهایی ۱۳۹۱ الف: ۲۶۹-۲۷۷).

به نظر آشتیانی، در آخرین تحلیل می‌توان گفت که علت اصلی توجه مانهایم به «ایدئولوژی و اتوپیا»، مانند توجه مارکس به مسئله [از خود] بیگانگی در کار آدمی و تکوین کژدیسیگی و ایدئولوژیک‌شدن فکر، تأمل در نقد و فراتقد تکوین خرد و تفکر انسان در تاریخ و جامعه است (همان: ۲۶۰). مانهایم پس از تبیین تاریخ‌کاوانه تفکر بشری، متذکر می‌شود که مهم‌ترین وجه‌اشتراک ایدئولوژی و اتوپیا این است که هر دو در ما احساس روبه‌روشدن با «آگاهی کاذب» را ایجاد می‌کنند؛ اصطلاحی که مانهایم آن را دقیقاً از تعریف مارکس درباره ایدئولوژی اقتباس کرده است (همان: ۲۶۶). سپس آشتیانی بحث انواع ایدئولوژی و تضاد بین آن‌ها را به پیش می‌کشد.

آشتیانی با مراجعه به کتاب *ایدئولوژی و اتوپیا*، تعریف اتوپیا را با شرح واژه‌های توپی (Topie) (وضعیت نظم موجود) و اتوپی (Utopie) (آرزو و آرمان انقلابی فراتر رفتن از وضع نظم موجود) آغاز می‌کند. نویسنده سپس به مفهوم «آگاهی اتوپستی» اشاره می‌کند و با ارجاع به مانهایم می‌نویسد: «وقتی می‌توان از آگاهی عام اتوپستی سخن گفت که اتوپیا تمام طرز دید و شکل تجربه درونی و عمل را فراگیرد و درک دقیق اتوپیا را می‌توان از تجربه زیستی زمان تاریخی استخراج کرد» (همان: ۲۸۶). هم‌چنین مانهایم انواع اتوپیا را مطرح می‌کند و به شرح تفکرات یا اتوپیا «هزاره‌گرایانه شورانگیز»، اتوپیا انسان‌گرایانه - آزاداندیش، ایده‌های محافظه‌کارانه، و اتوپیا کمونیستی - سوسیالیستی می‌پردازد (همان: ۲۸۷-۲۹۷). در پایان این قسمت، وجوه مشترک ایدئولوژی و اتوپیا توضیح داده شده‌اند و با شرح مفهوم «آگاهی غلط» و واژگونی و کژدیسیگی دانش پاسخ به پرسش نخست را به سرانجام می‌رساند.

پرسش دوم متمرکز بر مقوله «پیوند وجودی» فکر و آگاهی است. این مقوله را مارکس با ژرف‌اندیشی مطرح کرده و مانهایم موضوع پیوند خاستگاهی را به آن افزوده است. آشتیانی در صفحات قبل به اختصار توضیح می‌دهد که پیش‌کسوتان بزرگ جامعه‌شناسی دانش روشن می‌کنند که انسان‌ها نه تنها به نحو اجتماعی زیست می‌کنند، بلکه بر این نحوه زیست خود آگاهی دارند. این آگاهی اجتماعی همواره بیان‌گر «پیوند وجودی» (به زبان مارکس) است و این پیوند برحسب ادوار مختلف تاریخی سیر اندیشه انسان و از جهت ارتباط افکار با موقعیت‌ها، گروه‌ها، قشرها، و طبقات اجتماعی دارای «پیوند خاستگاهی» (در زبان مانهایم و گوروپچ) است (آشتیانی ۱۳۹۶: ۲۵۹). نویسنده در صفحات پایانی کتاب یادآوری می‌کند که در بحث جامعه‌شناسی معرفت مانهایم، یک اندیشه بنیادی، که راه‌نمای اصلی تحقیقات او به‌شمار می‌آید، این است که تفکر و دانش محصول رابطه مجرد بین

شناسنده و شناختنی (سوژه و اَبژه) نیست، بلکه هرگونه شناختی در فضای اجتماعی معین تولد و تکوین می‌یابد. این امر همواره «وابسته به علاقه‌مندی» معینی است و این علاقه‌مندی نیز مقید به وضع اجتماعی مشخصی است که از «پیوند خاستگاهی» شناسندگان در جامعه سرچشمه می‌گیرد و خود این «خاستگاه‌ها» در نهایت «وابستگی وجودی فکر» را به «هستی اجتماعی» نشان می‌دهند (همان: ۴۳۵-۴۳۶). بر همین پایه، مانهایم با تأکید بر چگونگی تأثیر «عامل وجودی فرایندهای اجتماعی» در درون «ساختار آگاهی» و رابطه پیوند خاستگاهی فکر، استدلال می‌کند که مفاهیم نزد افراد و گروه‌های گوناگون و در زمان‌های مختلف معانی متفاوتی را به‌خود می‌گیرند.

در پرسش سوم، نویسنده می‌کوشد پاسخ دهد که موضوع جامعه‌شناسی معرفت چیست و مسائل و اصول اساسی آن کدام‌اند. آشتیانی با مراجعه به دو اثر مانهایم، *جامعه‌شناسی دانش* (فصل پایانی کتاب *ایدئولوژی و اتوپیا*) و *مسئله یک جامعه‌شناسی دانش* (*Das Problem einer Soziologie der Wissens*, 1925)، به تعریف جامعه‌شناسی دانش پرداخته است. جامعه‌شناسی دانش نظام جامعه‌شناسانه‌ای است که کوشش می‌کند نظریه‌ای آموزه‌ای (تعلیمی) درباره پیوند وجودی شناخت یا فکر برپا کند و گسترش دهد و سعی دارد چونان پژوهشی جامعه‌شناختی - تاریخی این پیوند وجودی را در محتواهای گوناگون شناخت‌های گذشته و حال انسان‌ها نشان دهد و برجسته کند (همان: ۳۲۸). نویسنده تأکید می‌کند که به‌باور مانهایم، شروع جامعه‌شناسی دانش هدف‌مندانه از فرد آغاز نمی‌شود تا مانند فلسفه سرانجام به ارتفاعات «فکر به‌نفسه» صعود کند، بلکه جامعه‌شناسی شناخت، فکر و اندیشه را بر مبنای موقعیت انضمامی تاریخی آن درمی‌یابد (همان: ۳۳۲).

پس از این مهم، آشتیانی به توضیح سیر تکوین جامعه‌شناسی دانش و تشریح مسائل و معضلاتی که با این رشته علمی آمیخته است می‌پردازد و در پایان فصل، استنتاج‌هایی را به‌مثابه وظایف اصلی «جامعه‌شناسی دانش» مطرح می‌کند. او می‌نویسد نخست آن‌که هدف اصلی جامعه‌شناسی دانش، یافتن «خاستگاه‌های عقلایی - نظام‌مند افکار» در برهه‌های مختلف تاریخ است. سپس، به‌نظر او نوبت به تحلیل درون جهان‌بینی‌ها، یعنی وظیفه واقعی جامعه‌شناسی دانش، می‌رسد که با پرسش‌های زیر شروع می‌شود:

- کدام «قشرهای اجتماعی» در پشت کدام «قشرهای عقلانی» [سنخ‌های عقلانی؟]

قرار دارند؟

- «قشرهای اجتماعی» با افکار خاص خود چه نقشی در کل فرایند اجتماعی

ایفا می‌کنند؟

- چگونه می‌توان و باید «ایده‌ها» را تا سرچشمه جامعه‌شناختی - تاریخی آنها گام‌به‌گام جست‌وجو کرد؟ (همان: ۲۱۵-۲۱۶).

آشتیانی در فصل پنجم کتاب، با عنوان «گفتار پایانی» (Epilog)، ارزیابی و استنتاج‌های نهایی خود از جامعه‌شناسی دانش مانهایم را ارائه می‌دهد. او با همه هم‌دلی‌هایی که با مانهایم دارد در بخش‌های مختلف، هرچا لازم دانسته است، تعارف و مسامحه را کنار گذاشته و از انتقاد او هم فروگذاری نکرده است. شاید حداقل در گنجایش کمی این مقاله نباشد که به تلخیص تمام نکاتی پردازیم که در فصل پایانی کتاب آشتیانی آمده است. با این‌که در این فصل تقریباً تمامی محورهای فکری مانهایم در جامعه‌شناسی دانش مرور شده است تا انتقادهایی که خود آشتیانی یا دیگران، مثل آدورنو و هورکهایمر، بر او دارند ذکر شود، هدف نویسنده مقاله پیش‌رو این است که ضمن بازگویی انتقادهایی که به‌ویژه آشتیانی از محورهای فکری عمده‌تر مانهایم کرده است، به برخی مفاهیم و اندیشه‌هایی نیز پردازد که مانهایم مطرح کرده است و آن‌ها در این‌جا همراه با همان نگاه انتقادی نویسنده مزبور به‌طور خلاصه مرور می‌شوند.

در صفحه نخست فصل پنجم، این نکته اساسی ذکر شده است که جامعه‌شناسی دانش مانهایم، چیزی بینابینی است. یعنی بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم یا بهتر بگوییم میان مارکسیسم، لیبرالیسم، و دموکراتیسم بورژوازی در نوسان است (همان: ۴۱۹). نویسنده در این مبحث و در تشریح نقد بالا می‌نویسد خواننده آثار گران‌قدر مانهایم با این نوسان و انکسار افکار او و به‌ویژه در مسئله «پیوند وجودی فکر» نیز روبه‌رو می‌شود و مشاهده می‌کند که جامعه‌شناس ما در تعیین توانایی‌های جامعه‌شناسی دانش، مثلاً در تشخیص ارزیابی حقیقی یک گزاره (داوری)، سخت نوسان دارد. او در آغاز بررسی‌های خود مایل است تا جامعه‌شناسی شناختی یا معرفت‌شناسی اجتماعی‌ای را پدید آورد که توانا بر تشخیص حقیقت یک گزاره باشد، اما او [یعنی مانهایم] با اعتقاد به «نسبی‌اندیشی معرفت‌شناختی» موقعیت، گزاره‌ها را در ذات خود آن‌ها دچار تناقض می‌کند، زیرا این گزاره‌های نسبی‌شده، برای به‌دست‌آوردن ضمانتی که بتوانند حتی همین امر نسبی را یقینی کنند، خود را سرانجام به دامان مطلق‌ها می‌آویزند (همان: ۴۲۳).

قضیه «نسبی‌بودن دانش» ذهن مانهایم را بسیار درگیر کرده است و آن‌گونه که آشتیانی تشخیص می‌دهد با وجودی که مانهایم مفهوم «نسبت» (Relation) و نسبت‌گرایی را بر «نسبیت» (Relativity) ترجیح می‌دهد، اما ذهن او بین نسبیت‌گرایی [فلسفی] و نسبت‌گرایی

[علمی] هم‌چنان در نوسان است (همان: ۴۴۸). آشتیانی در این قسمت پایانی کتاب می‌نویسد که بدیهی است «تابع پیوند وجودی فکر» بودن و به «موقعیت و علاقه‌مندی وابسته» دانستن اندیشه و «خاستگاهی و دیدگاهی» پنداشتن افکار، طبعاً و جبراً مانهایم را متوجه نسبت یافتن شناخت‌های انسان‌ها می‌کند و از این‌رو برای رهایی از این «نسبیت»، به مفهوم و مقوله «نسبت» روی می‌آورد و آن را حلال مشکلات خود تصور می‌کند (همان: ۴۴۶-۴۴۷). آشتیانی چندبار در کتاب اشاره می‌کند که مانهایم نه می‌خواهد نظر کانت درباره‌ی ناشناختنی بودن ذات «شیء به‌نفسه» را بپذیرد و نه اندیشه‌ی دیالکتیکی «هم‌بودی تضادها» بین ماهیت و اثر از سوی مارکس و انگلس را مطلوب می‌داند (برای نمونه، آشتیانی ۱۳۹۶: ۴۴۶). برپایه‌ی همین استدلال می‌نویسد:

لذا به‌ناچار راه پریچوخم و به‌زعم او توأم با ابداع «نسبت» را برمی‌گزیند. بیان مانهایم در این باره این است که همواره حقایق (کمی و به‌خصوص کیفی) معینی در جامعه و تاریخ وجود دارند که اساساً تنها می‌توانند به‌گونه‌ی «نسبی وجودی»، مفروض و شناخته شوند (همان: ۴۴۷).

در این جا ممکن است کشاکش بین «نسبت» و «نسبیت» سبب سرگردانی خواننده شود. آشتیانی هنگامی که این بحث را آغاز می‌کند، بیش‌تر آن را کشاکش‌های لفظی می‌داند (همان). خلاصه برداشت نویسنده‌ی این سطور (هنگامی که مطلب صفحات ۱۲۶-۱۲۷ کتاب *ایدئولوژی و اویپای مانهایم* و صفحات ۴۴۷-۴۴۸ آشتیانی را کنار هم قرار می‌دهد) به این نتیجه می‌رسد که این جنگ لفظی در ترجمه‌ی واژه‌ای مربوطه پیچیده‌تر شده است. نکته این است که مانهایم در مقایسه‌ی دو واژه Relationism (که مجیدی و آشتیانی هر دو هم‌نوا با هم، «نسبت‌گرایی» ترجمه کرده‌اند) و Relativism (که مجیدی در ترجمه‌ی ایدئولوژی و اتوپای مانهایم به «نسبی‌گرایی» و آشتیانی به‌صورت «نسبیت‌گرایی» ترجمه کرده است) این قضیه که چندان هم پیچیده نبوده است، پیچیده و پیچیده‌تر شده است. مخلص کلام این که مانهایم واژه نسبت‌گرایی را بر واژه رقیب (خواه نسبی‌گرایی باشد یا نسبیت‌گرایی) ترجیح داده است (برای مطالعه‌ی بیش‌تر، بنگرید به ارشاد ۱۳۹۷).

نکته‌ی دیگری که در این فصل بااهمیت تلقی شده است و بازخوانی آن در مقاله حاضر (و به‌ویژه برای شناخت بیش‌تر مانهایم و دیدگاه او) مفید و شاید ضروری است موضع‌گیری مانهایم درباره‌ی قشر یا گروه روشن‌فکرانی است که با صفت ویژه‌ای (در سخن مانهایم و در زبان آلمانی) نامیده شده است که آشتیانی آن‌را به‌صورت «روشن‌فکران مهترز»

(Feischwebende Intellektuelle) و دیگران و به‌ویژه مجیدی مسامحتاً «روشن‌فکران غیروابسته» ترجمه کرده‌اند. این مفهوم یا مقوله، به‌گفته آشتیانی شاید پایگاه نظری استواری نداشته باشد، اما به‌لحاظ موقعیت عملی و واقعی آن اصلی‌ترین پایگاه را در آثار مانهایم احراز کرده است (آشتیانی ۱۳۹۶: ۴۵۳).

آشتیانی برای شناخت بهتر و نقد این مفهوم به چند نکته اشاره می‌کند. به‌گفته او، مانهایم مشاهده می‌کند که موضع کلی طبقات و قشرهای اجتماعی در نبرد زندگی جانب‌دارانه است و از این رو افکار آن‌ها ایدئولوژیکی و تحریفی است. بنابراین، در سپهر جامعه‌شناسی دانش مانهایم، وجود قشر یا گروهی متفکر در جامعه ضروری است که نه به طبقه‌ای وابسته باشد و نه به مارکس، هگل، و کانت و نه به اردوگاه کاپیتالیسم یا سوسیالیسم. طبیعی است که این پی‌جویی شگرف مانهایم باید سرانجام به یافتن یا ساختن و پرداختن چنین قشری یا گروهی در جوامع منتهی شود. گویی او لازم می‌داند که قشر اجتماعی نامشخصی پا به میدان بگذارد که عامل و کارگزار ایجاد «معرفت‌شناسی نسبت‌گرا» باشد (همان: ۴۵۴). دیگر این‌که به‌نظر مانهایم، اگر برای تألیف «چشم‌اندازها» یا دیدگاه‌ها و «تئوری‌ها» و «نسبت‌ها» نمی‌توان به بدنه عظیم طبقاتی جامعه تکیه کرد، طبیعی است که گروه اجتماعی شاخصی را جست‌وجو کند که به‌زعم او بر فراز طبقات در پرواز و در آسمان چشم‌اندازها در اهتزاز باشد! آشتیانی نکته چهارمی را هم در همین مایه طرح کرده است و بحث خود را بدون انتقادی آشکار با این بیت گویای مولوی به پایان می‌برد:

گفتم که یافت می‌نشود، گشته‌ایم ما گفت «آن‌که یافت می‌نشود» آنم آرزوست!

اما پرسشی که به ذهن می‌آید این است که آیا مانهایم خودش، حداقل در پس پشت افکار خودش، از همین قشر روشن‌فکرانی نبود که به‌شرح وضعیت آن‌ها پرداخته است؟ گویی آشتیانی هم به این فکر افتاده است (برای نمونه، آشتیانی ۱۳۹۶: ۲۴). ذکر نکته چهارم آشتیانی نیز برای شناخت بهتر مانهایم مفید است، اما چون به‌نظر نویسنده این سطور، سه نکته قبلی با شعر مولانا بیش‌تر هم‌خوانی داشت، زودتر به پیشواز آن بیت رفتیم تا پس از آن نکته چهارم را مرور کنیم. در این قسمت، آشتیانی به درگیری اندیشه مانهایم با رویکرد پراگماتیسم (عمل‌گرایی یا مصلحت‌گرایی) اشاره می‌کند. به‌نظر می‌رسد پیش از این‌که گرایش مانهایم به پراگماتیسم و توقع او از قشر روشن‌فکر برای توجیه این گرایش مطرح شود، لازم است تا با توجه به آموزه‌های مستدل و مستند آشتیانی در فصل‌های اول و سوم این کتاب، به چگونگی شکل‌گیری این گرایش در ذهن مانهایم اشاره شود. آشتیانی در بخشی از

فصل سوم کتاب، زیر عنوان فرعی «مانهایم و عمل‌گرایی» (۲۳۵-۲۳۹) به روشنی یادآور می‌شود که مانهایم با مهاجرت به انگلستان و تأثیرپذیری از جو دموکراتیک سنتی آن‌جا و هم‌چنین فضای دانشگاهی نظر او به رویکرد پراگماتیستی بیش از پیش جلب می‌شود. به‌ویژه این‌که مانهایم از آغاز تحت تأثیر آموزه‌های کسانانی چون لوک‌اچ، که در مجارستان آغاز شد، و فضایی که سبب شکل‌گیری نطفه مکتب فرانکفورت در آلمان شد، در نگرش جامعه‌شناسی دانش خود به اهمیت عمل و نظر به یک‌سان توجه دارد. اما آشتیانی در فصل اول کتاب یادآوری می‌کند که رخنه‌گرایی شبه‌فلسفی پراگماتیستی در جامعه‌شناسی و به‌خصوص در سپهر جامعه‌شناسی دانش مانهایم در مجموع به تضعیف مبانی و اصول جامعه‌شناسی دانش او انجامیده است (همان: ۸۳). او در طرح رابطه‌گرایی مانهایم به پراگماتیسم و آرمانی که از قشر روشن‌فکر دارد می‌نویسد در این حالت مانهایم به دنبال کارگزارانی می‌گردد که شاید بتوانند «مصلحت‌گرایی نفع‌طلبانه» (پراگما) را چنان در متن واقعیات اجتماعی موجود جاری کنند که جامعه آماده برای پذیرش هر تحول مصلحت‌طلبانه در حال و آینده شود. این کارگزاران، کسی جز «روشن‌فکران مهترز» نمی‌توانند باشند که البته آرزوی مانهایم در یافتن چنین «قشر نسبتاً بی‌طبقه و بی‌لنگرگاه» به نتیجه نمی‌رسد.

آشتیانی با همه این انتقادهایی که بر مانهایم دارد بر اهمیت کار او تردیدی نداشته و باتوجه به شرایط رواج بیگانگی و امکان کژدیسی اندیشه، هم‌چنان به ضرورت وجود دانشی مستقل به‌منزله جامعه‌شناسی دانش یا معرفت‌باور و تأکید دارد تا به انجام وظایف زیر پردازد:

اولاً، وضع تفکرات واژگونه (مانند ایدئولوژی‌ها و اُتوپ‌ها) را روشن کند؛
ثانیاً، علل وجودی اجتماعی و تاریخی این‌گونه کژدیسی‌های فکری را مشخص کند؛
ثالثاً، خود جامعه‌شناسی دانش را به‌منزله قاضی ناظر بر تشخیص علمی این اشتباه‌پذیری فکری از ارتکاب به آرمان‌شناسی و از گرایش به اندیشه خاصی بازدارد و مصون کند؛
و سرانجام راه‌ها و وجوهی را مشخص کند که از طریق آن‌ها می‌توان، براساس انتخاب معیارهای درست، اندیشه انسان را از غلتیدن به دامان ایدئولوژی‌ها و اُتوپ‌ها بازداشت (همان: ۴۲۸).

۱.۳ بررسی نقاط قوت و ضعف اثر

پیش‌ازاین درباره سودمندی کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم، تألیف منوچهر آشتیانی، اشاره شد. نویسنده این‌سطور از علم و اخلاق آشتیانی بسیار آموختنی‌ها را

فراگرفت. زبان فاخر و صمیمی نام‌برده و تسلط ایشان بر موضوع بحث آن‌چنان است که ناقد خود را ناگزیر به انصاف و فروتنی علمی می‌کند. او که بیش از بسیاری از دانش‌پژوهان با دنیای فکری مانهایم آشنا شده و شاید اکثر نوشته‌های او را به زبان اصلی خوانده و برای تهیه پایان‌نامه دکتری خود با آثار مانهایم زندگی کرده است، چاره‌ای جز فروتنی برای نویسنده ناقد این سطور باقی نمی‌گذارد. شاید این ادعا خیلی نابه‌جا نباشد که گفته شود در شناسایی مانهایم و آثار او به‌طور خاص و در شاخه مهم جامعه‌شناسی دانش به‌طور عام، کم‌تر کسی در فضای آکادمیک خودمان صالح‌تر و شایسته‌تر از آشتیانی هست. نام‌برده در مطالعه کارهای کارل مانهایم کوشش فراوان کرده است و نخستین درسی که به خواننده می‌دهد این‌که تحقیق علمی با سهل‌انگاری و مسامحه‌کاری سازگار نیست. او درباره تدوین این کتاب، و به‌طور ویژه برای تهیه فصل چهارم، می‌نویسد:

شارح این گفتار به‌منظور حفظ وحدت کلی افکار مانهایم در سپهر جامعه‌شناسی شناخت کوشیده است تا از تمام قسمت‌های گاه پراکنده اندیشه‌های این جامعه‌شناس بزرگ در آثار گوناگون او گزینش جمع‌کننده‌ای را به‌عمل آورد و فشرده این انتخاب را برابر دید خواننده بگذارد (آشتیانی ۱۳۹۶: ۳۲۷).

همان‌گونه که اشاره شد آشتیانی در جای‌جای کتاب، ضمن احترام ژرف و عالمانه‌ای که به مانهایم ابراز می‌دارد، از نقد بنیادی گفته‌های او نیز چشم‌پوشی نمی‌کند. او به‌روشنی اعلام می‌کند که افکار مانهایم از یک‌سو خلاق و پویا و از سوی دیگر پراکنده و متشتت است (برای نمونه، همان: ۴۲۴، ۴۷۰).

بنابراین، درباره نقاط ضعف محتوایی این اثر، حرف مهمی برای گفتن نداریم، اما از جهت لغزش‌های نوشتاری و شکلی در کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم، اثر استاد آشتیانی، نمی‌توان بی‌تفاوت از کنار آن‌ها گذشت. در این‌جا نخست به برخی لغزش‌های نوشتاری اشاره می‌شود.

به‌نظر می‌رسد این کتاب مهم ویراستار دقیقی نداشته و گویی پس از تایپ هم بازخوانی نشده است. برای نمونه در صفحه ۶۲، کلمه فارسی «ستبر» به اشتباه «ساطر» ثبت شده است. غیر از این نمونه، موارد دیگری از این قبیل، هرچند اندک، وجود دارد که لازم است برطرف شود. هم‌چنین، ترکیب «ارگان جدید» (۴۹۳، مرجع شماره ۱۴۵) از آثار فرانسیس بیکن شاید «ارغون جدید» باشد. در صفحه پنجاه در نیمه دوم صفحه، واژه مهم دیالکتیک «دیالکتیک» ثبت شده و در سطر پایانی صفحه ۲۲۴ ترکیب «دیالکتیک مختفی» بر اثر اشتباه

یا لغزش نوشتاری «دیالکتیک مختضی» تایپ شده است. دانشجوی جوان ممکن است نفهمیدن کلمه «مختضی» را (برای نمونه) دال بر کم‌سوادی خودش تصور کند و سبب بدفهمی بیش‌تر شود. به‌ویژه این‌که باوجود نثر فاخر و محکم نویسنده، گاهی هم کلمات عربی دشوارفهم، مثل «متعمن معنا» (همان: ۶۵)، که در صفحات بعد هم چند بار تکرار شده و کلمات دیگری از همین قبیل به‌کار گرفته شده است، کار خواندن کتاب را دشوار کرده و ممکن است خواننده فکر کند کلمه «مختضی» هم از کلمات نامأنوس و دیرفهم عربی است و برای پوشیده‌نگه‌داشتن ضعف خود ناهمیده از آن بگذرد. برخی اشتباه‌های تایپی دیگر، مانند «مختصان» (به‌جای متخصصان) در متن آمده است که خواننده کتاب باید سهل‌انگاری ناشر را جبران کند. نکته دیگر این‌که در این اثر، به‌علت وسواس نویسنده محترم، گاهی نشانه‌گذاری‌هایی در متن آمده است که برخی از آن‌ها نه‌فقط زائد، بلکه مخل فهم مطلب‌اند (برای نمونه، همان: ۱۶۴، سطر ۲۱). لازم به‌گفتن نیست که نوشتن ویرگول گاهی برای فهم بهتر مطلب ضروری است، اما تشخیص جا و لزوم نوشتن آن کار تخصصی ویراستار است که به‌نظر می‌رسد این اثر یا ویراستار نداشته یا کسی جرئت و توان ویرایش این اثر را نداشته است!

اما از نظر شکلی، اشکال‌های این اثر بیش از لغزش‌های شیوه نوشتاری است. نخست این‌که طرح روی جلد کتاب بسیار سهل‌انگارانه است و هیچ مناسبتی با عنوان و موضوع کتاب ندارد. شگفتا که عنوان مؤسسه انتشاراتی در اوج صفحه آمده است و در پایین، عنوان کتاب و نام نویسنده و جالب‌تر این‌که برای حرف «ج» در عنوان «جامعه‌شناسی شناخت»، یک نقطه بسیار بزرگ گذاشته شده است که معنای این کار برای من معلوم نیست؛ اما در متن کتاب، آشفتگی تقسیم‌بندی‌ها و بی‌قاعدگی ریز و درشت نوشتن عنوان‌های فرعی به‌حدی است که به‌نظر می‌رسد از یک‌سو بر نویسنده کتاب جفا رفته است و از سوی دیگر خواننده را واقعاً آزار می‌دهد. این اثر سرشار از مطالب مربوط به موضوع بحث است و عنوان‌بندی‌ها و درشت و ریز نوشتن عنوان‌های فرعی و فرعی‌تر و تفکیک روش‌مند آن‌ها، کاری ضروری و درعین‌حال ساده بوده است. گفتنی آن‌که به‌علت فراوانی مطلب خلاصه‌نویسی کتاب در این مقاله بسیار مشکل بود و باوجودی که تلخیص فصول بخش بزرگی از این نوشته را به‌خود اختصاص داده است، به‌نظر نویسنده این سطور، هنوز مطالب زیادی در این کتاب وجود داشت که ناگزیر از ذکر آن‌ها خودداری شده است. برای چنین اثری، تقسیم‌بندی‌های شکلی مانند درنظرگرفتن عنوان‌ها (تیرها)ی فرعی و ریز‌ترنوشتن

آن‌ها، شماره‌گذاری یا کدگذاری بخش‌های فرعی یا جداکردن به‌قاعده آن‌ها با علامت‌گذاری‌هایی مانند ستاره، دایره، و غیره برای درک مطلب بسیار مهم است که این رویه در اثر حاضر بسیار «سرسری» به‌کار گرفته شده است. برای نمونه، به یک مورد اشاره می‌شود. از صفحه ۹۴ تا ۱۶۳ مطالبی مفصل به‌منزله «تفرجی در آثار و سخن‌پردازی‌های مانهایم» در سیزده قسمت آمده است. صرف‌نظر از این‌که عناوین فرعی با شماره‌گذاری زیرعنوان‌ها، چندان به‌قاعده نیست، اما پی‌گیری این بخش‌ها تا قسمت شماره ۹ با عنوان کنسرواتیسیم (همان: ۱۳۳) مشکلی ندارد، اما عنوان فرعی بلافاصله پس از آن‌که در صفحه ۱۴۰ (پرسپکتیویسم) آمده و سپس عنوان فرعی بعدتر (جامعه‌شناسی شناخت، ۱۴۷) هر دو بدون شماره‌گذاری آمده و در صفحه ۱۴۹ عنوان فرعی «رقابت در امور عقلانی» با شماره‌گذاری ۱۱ ثبت شده است که درشتی خط در همه این عنوان‌ها یک‌سان است (یعنی هم‌تراز مفاهیم و ایده‌های مانهایم در یک تراز قرار دارند)، اما معلوم نیست چرا دو عنوان پرسپکتیویسم و جامعه‌شناسی شناخت بدون شماره‌گذاری آمده است و در واقع دنباله شماره‌گذاری‌های فرعی به‌هم خورده و به همین دلیل در فهرست کتاب، که طبق معمول در صفحات آغازین گنجانده شده است، نه قسمت اول، که شماره‌گذاری آن از دست بیرون نرفته است، در فهرست وارد شده است، اما چهار قسمت بعدی، که شماره‌گذاری به‌هم خورده است، در فهرست نیامده است. در فصل چهارم، از صفحه ۳۲۷ تا ۴۱۷، «ایستگاه‌های فکری» مانهایم با تقسیم‌بندی پنج‌گانه الف/ب/پ/ت/ و ث به‌طور خلاصه فهرست شده و سپس به‌ترتیب و با ذکر مجدد حروف فهرست، هرکدام در چند صفحه و با عنوان‌های فرعی و فرعی‌تر توضیح داده شده است. خواننده می‌تواند تا قسمت (پ) در صفحه ۳۳۴ را دنبال کند، اما شاید بر اثر فراوانی و تراکم مطلب، گویی قسمت (ت) و (ث) گم شده و باقی‌مانده فصل، که با تقسیم‌بندی‌های متفاوت (گاه با حروف لاتین و گاه با ستاره‌گذاری و مانند آن) به‌دنبال هم آمده است، نظم آن را ندارد که به فهم خواننده کمک کند. این آشفتگی شکلی ممکن است خواننده را از همراهی با ذهن پربار آشتیانی برای آشنایی بیشتر با «ایستگاه‌های فکری» مانهایم بازدارد.

در این جا بد نیست گفته شود که یکی از مباحث مجادله‌برانگیز مانهایم کاربرد واژه نسبت‌گرایی و اجتناب او از واژه نسبی‌گرایی یا به‌گفته مانهایم نسبی‌گرایی است. او، به‌پیروی از آموزه‌های لوکاس و مارکس، فرایند اندیشه‌ورزی انسان را تابع وضعیت و موقعیت تاریخی-اجتماعی معینی می‌داند که فرد در آن وضعیت وجودی قرار دارد و

آشتیانی وجه خاص آن را «پیوند وجودی فکر» یا پیوند خاستگاهی تفکر نام می‌برد. ما نه‌ایم بر همین اساس، رویکرد «چشم‌اندازگرایی» خود را مطرح می‌کرد و همواره به آن متوسل می‌شد (برای نمونه، 100: Kettler and Meja 2003). خلاصه‌نظر ما نه‌ایم این بود که چگونگی اندیشه‌ورزی (دیدن، درک کردن، و معناکردن) واقعیت ازسوی فرد وابسته به خاستگاه (یا وضعیت) اجتماعی و پیوند وجودی او است و برای بیان این امر از واژه نسبت‌گرایی (تناسب اندیشه با وضعیت اجتماعی یا تبعیت آگاهی اجتماعی از وجود اجتماعی فرد) استفاده کرده است. این نکته را آشتیانی به‌طور مفصل به بحث کشیده (۴۴۶-۴۵۰) و مفهوم نسبت‌گرایی و نسبی‌گرایی (یا نسبت‌گرایی) را از یک مایه دانسته و استدلال ما نه‌ایم را به نقد بنیادی کشیده است. درحالی‌که به‌نظر می‌رسد هدف ما نه‌ایم نکته‌روشنی بوده است و درباره‌استفاده از واژه «نسبت‌گرایی» نیز به‌روشنی می‌نویسد:

نسبت‌دادن (Relating) ایده‌های [عقاید، در ترجمه‌مجیدی] فردی به ساختار کلی یک زمینه تاریخی - اجتماعی معین را نباید با نسبی‌گرایی فلسفی، که منکر اعتبار هرگونه معیار و وجود نظم در جهان است، اشتباه گرفت. ... درست به همین نحو درخصوص بحث‌ها و گفت‌وگوهای ما نیز روش «نسبت‌گرایی» به‌کار برده می‌شود، نه «نسبی‌گرایی» به‌معنی رهایی از هرگونه قیدوبند (ما نه‌ایم ۱۳۸۰: ۳۶۲؛ Mannheim 1976: 254).

به این ترتیب، به‌نظر می‌رسد که ما نه‌ایم این تفکیک واژه‌ای (یا به‌گفته‌آشتیانی، جنگ لفظی) را برای تحکیم استقلال علمی جامعه‌شناسی دانش و فاصله‌دادن آن از مباحث صرفاً ذهنی و فلسفی می‌داند نه چیز دیگر. این‌که آیا ما نه‌ایم راه درستی رفته و موفق بوده است یا خیر بحث دیگری است، درصورتی‌که آشتیانی در نقد نظر ما نه‌ایم بیش‌تر به مباحث فلسفی گرایش داشته است.

نویسنده این‌سطور در طرح نکته‌بالا هدف دیگری نیز داشته است و آن یادآوری عنوان «جامعه‌شناسی دانش» یا معرفت‌به‌جای «جامعه‌شناسی شناخت» است که این نکته در قسمت بعدی بیش‌تر باز شده است. به‌نظر می‌رسد که واژه «شناخت» بیش‌تر خصلت ذهنی و فلسفی دارد و در فضای ادراکی علم واژه «دانش» مناسب‌تر است و دراین‌باره است که نویسنده در متن مقاله پرسش خود از استاد آشتیانی را طرح کرده است، زیرا نمی‌تواند بپذیرد که آشتیانی عنوان «جامعه‌شناسی شناخت» را صرفاً از ترجمه‌دکتر فریبرز مجیدی تقلید کرده است، بلکه این عنوان نیمه‌فلسفی برای آشتیانی ترجیح بیش‌تری داشته و با این ترجیح آیا از منظور ما نه‌ایم دور نشده است؟

۴. نتیجه‌گیری

نخستین نکته بحث تفاوت دو عنوان «جامعه‌شناسی شناخت» و «جامعه‌شناسی دانش» است. قابل توجه این که دو منبع مهم در این باره یکی همان کتاب *ایدئولوژی و اتوپای مانهایم* و دیگری *ساخت اجتماعی واقعیت*، اثر پیتر برگر و توماس لوکمان، است. مهم این که عبارت «جامعه‌شناسی شناخت» موضوع محوری عنوان فرعی هر دو اثر را تشکیل داده و هر دو اثر ترجمه دکتر فریبرز مجیدی است. این دو کتاب که از انگلیسی به فارسی ترجمه شده‌اند، عبارت *Sociology of Knowledge* را در عنوان فرعی خود حمل می‌کنند که مترجم محترم آن را به صورت «جامعه‌شناسی شناخت» ترجمه و استاد آشتیانی از این معادل‌سازی استقبال نیز کرده است، تاحدی که نویسنده این سطور می‌داند واژه *Cognition* را کسانی مانند آشوری، آریان‌پور، سعید نفیسی (در فرهنگ فرانسوی به فارسی)، و حیم (در فرهنگ بزرگ یا لغت‌نامه انگلیسی به فارسی) به صورت «شناخت» و قوه شناخت و ادیب‌سلطانی به نیروی شناخت و *Knowledge* را عموم این‌ها «دانش» یا معرفت ترجمه کرده‌اند. قابل توجه این که در لغت‌نامه و *دایرةالمعارف آکسفورد* (*Oxford Advanced Learner's Encyclopedia – Dictionary, 1993*) در تعریف واژه *Cognition* (اگر آن را شناخت ترجمه کنیم) می‌نویسد شناخت، عمل، یا فرایندی است که با آن دانش به دست می‌آید. بنابراین، مناسبت بین شناخت و دانش تاحدودی روشن است و به همین دلیل، به نظر می‌رسد عنوان جامعه‌شناسی دانش یا معرفت توجیه‌پذیرتر از معادل‌های دیگر است. لازم به یادآوری است هر دو اثری که در آغاز این قسمت به آن‌ها اشاره شد و هر دو عنوان فرعی *Sociology of Knowledge* را با خود دارند فریبرز مجیدی به فارسی ترجمه کرده است. عنوان فرعی «جامعه‌شناسی شناخت» روی جلد نسخه فارسی هر دو اثر ثبت و شاید از این‌جا عنوان «جامعه‌شناسی شناخت» به دانشوران معرفی شده است. این که آیا نقدی بر مترجم نام‌برده وارد است یا نه به این نوشتار ربطی ندارد. بی‌تردید وی حداقل بیش از نگارنده این سطور می‌داند که اگر دو واژه «شناخت» و «دانش» (هر دو فارسی ناب) یا معرفت در گفتار عمومی ما، به اصطلاح «مترادف» و هم‌معنا هستند در این بحث تخصصی باید حوزه مفهومی و معنایی آن‌ها مشخص و از هم تفکیک شوند؛ چنان‌که تعریف لغت‌نامه آکسفورد به گونه‌ای آن‌ها را تفکیک کرده است. در هر صورت به نظر می‌رسد که معادل «جامعه‌شناسی دانش» یا «جامعه‌شناسی معرفت» موجه‌تر و شاید درست‌تر از جامعه‌شناسی شناخت باشد.

اما در کتاب آشتیانی یک هدف ویژه و کلی دنبال شد و چندان نابه‌جا نیست که نویسنده این سطور هم در این نوشتار همین دو هدف را دنبال کرده باشد. از جهت کمی، بخش عمده صفحات مقاله به مرور و بازشناسی دیدگاه و جایگاه کارل مانهایم در قلمرو «جامعه‌شناسی شناخت» یعنی رسیدن به هدف ویژه این مطالعه، صرف شد. چنان‌که آشتیانی نیز بیش‌ترین صفحات کتاب (فصل دوم و چهارم) را صرف رسیدن به همین هدف کرده است. در مقاله حاضر در تلخیص فصل‌های دوم و چهارم کتاب کوشش شد تا به این هدف نزدیک شویم.

در ارتباط با هدف کلی، آشتیانی در لابه‌لای صفحات و بخش‌های مختلف کتاب خود درباره چستی و اهمیت جامعه‌شناسی شناخت به‌منزله مهم‌ترین شاخه‌های جامعه‌شناسی عمومی توجه و تأکید کرده است که هدف کلی این نوشتار کنونی نیز بوده است. شایسته است در این بخش نتیجه‌گیری اشاره شود که مانهایم رابطه پویای میان اندیشه و عمل یا میان عقل (خرد یا دانش)، جامعه، و تاریخ را محور بنیادی مباحث جامعه‌شناسی دانش می‌داند. مانهایم می‌نویسد جامعه‌شناسی دانش، که از جوان‌ترین شاخه‌های جامعه‌شناسی است، می‌خواهد از لحاظ نظری ارتباط میان دانش و وجود (Existence) [اجتماعی] را تحلیل کند و به‌منزله پژوهشی تاریخی - جامعه‌شناختی به شکل‌هایی توجه دارد که این ارتباط در بستر توسعه فکر بشری به‌خود می‌گیرد.

آشتیانی، علاوه بر تأمل ویژه در جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم، به دیدگاه دیگر بنیان‌گذاران این شاخه دانش بی‌توجه نبوده است. کتاب‌های کارل مارکس و جامعه‌شناسی شناخت (۱۳۹۶، چاپ دوم)، ماکس ویز: جامعه‌شناسی شناخت (۱۳۹۳: چاپ دوم)، و جامعه‌شناسی شناخت ماکس شئلر (۱۳۸۳) از جمله آثار مهم انتشاریافته این نویسنده است. هرچند این آثار آشتیانی (و هم‌چنین کتاب *ایدئولوژی و توییا اثر مانهایم*، ترجمه فریبرز مجیدی) در حوزه جامعه‌شناسی دانش منابعی غنی و معتبرند. در این سطور پایانی و باتوجه به هدف کلی این مطالعه بد نیست به نظر برگر و لوکمان درباره قلمرو جامعه‌شناسی دانش در مقایسه با مانهایم اشاره‌ای بشود. اگر پرسش بنیادی مانهایم درباره موضوع جامعه‌شناسی دانش این بود که انسان چگونه می‌اندیشد و روشن‌فکر چگونه می‌تواند کارگزار اصلی اندیشه‌ورزی در جامعه شود، برای برگر و لوکمان (در کتاب *ساخت اجتماعی واقعیت*) پرسش این است که انسان چگونه جهان اجتماعی را می‌فهمد و دیگران را چگونه درک می‌کند؟ (برگر و لوکمان ۱۳۷۵: ۱۷۸). نویسندگان کتاب مزبور به تحلیل فرایند دومرحله‌ای اجتماعی شدن یا پرورش اجتماعی می‌پردازند و در آن به «توزیع دانش

در جامعه» اشاره می‌کنند که یکی از موضوع‌های زمینه‌ای جامعه‌شناسی معرفت یا دانش است. آن‌ها در همین زمینه به بحث درباره‌ی درک (یا برساخت) واقعیت و درونی‌کردن آن و ساختار اجتماعی به موضوع هویت‌یابی فرد در جامعه و روند گسترش دانش او می‌پردازند. صرف‌نظر از فضای فکری و نظری ذهن آن‌ها، که از جهت تاریخی - اجتماعی با مانهایم (و نیز آشتیانی) متفاوت بوده است، مشاهده می‌شود که حوزه‌ای عام‌تر و موجه‌تر برای جامعه‌شناسی دانش یا معرفت قائل‌اند.

به نظر می‌رسد این مطالعات تطبیقی می‌توانند در توسعه و بلوغ این رشته مهم جامعه‌شناسی کمک کنند. با این همه، در این زمینه و در مقایسه با منابع موجود در سایر شاخه‌های جامعه‌شناسی، در حوزه جامعه‌شناسی دانش یا معرفت به پژوهش‌های تجربی و نظری بیش‌تری نیاز داریم و به‌روشنی می‌فهمیم که با وجود اهمیت زیادی که این رشته دارد هنوز با کمبود منابع روبه‌رو هستیم. از این‌رو، ضرورت بازاندیشی در این حوزه بنیادی جامعه‌شناسی احساس می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. هنگامی که این مقاله در فرایند داوری قرار داشت، زنده‌یاد، استاد آشتیانی، پس از چند ماه بیماری در مهرماه ۱۳۹۹ درگذشت.
۲. شاید عنوان «جامعه‌شناسی معرفت» یا «جامعه‌شناسی دانش» از جامعه‌شناسی شناخت مناسب‌تر باشد. دلیل آن هم در صفحات پایانی مقاله ارائه شده است. به همین علت، پس‌از این در مطالبی که در پی می‌آید، بیش‌تر از عنوان جامعه‌شناسی دانش یا معرفت استفاده می‌شود، مگر در موارد استثنائی؛ مثلاً در نقل قول‌های مستقیم.
۳. البته منوچهر آشتیانی، علاوه‌بر کتاب حاضر آثار دیگری در این حوزه تألیف کرده است. علاوه‌بر آن، کتاب *ایدئولوژی و اتوپیا اثر مانهایم*، کتاب *پرمراجعه ساخت اجتماعی واقعیت اثر برگر و لوکمان (هر دو ترجمه فریبرز مجیدی)*، و هم‌چنین *جامعه‌شناسی معرفت یا معرفت‌شناسی نظریه تألیف حسین ابوالحسن تنهایی* را می‌توان در این حوزه ذکر کرد. نیز اثر ترجمه‌شده از مولکی و اثر تألیفی - ترجمه‌ای محمد توکل را می‌توان در همین مجموعه برشمرد، هرچند دو اثر اخیر تلفیقی از جامعه‌شناسی معرفت و علم‌اند.
4. Historicism و نه Historism.
۵. آشتیانی در همین‌جا از موضع نقد، اشاره می‌کند که بعید است مانهایم بتواند کشف این فیضان مطلق در حال شدن را تبیین کند (آشتیانی ۱۳۹۶: ۲۲۰۸).
۶. به‌کلام آشتیانی

کتاب‌نامه

- آشتیانی، م. (۱۳۹۶)، *جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم*، تهران: نشر قطره.
- ارشاد، ف. (۱۳۹۷)، «بررسی و ارزیابی کتاب ایدئولوژی و اتوپیا: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت»، *مجله پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، س ۱۸، ش ۱۲.
- برگر، پ. و لوکمان، ت. (۱۳۷۵)، *ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تنهایی، ح. ا. (۱۳۹۱ الف)، *بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی در مدرنیته در گذار*، تهران: علم.
- تنهایی، ح. ا. (۱۳۹۱ ب)، *جامعه‌شناسی معرفت یا معرفت‌شناسی نظری*، تهران: بهمن برنا.
- کوزر، ل. (۱۳۳۸)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- مانهایم، ک. (۱۳۸۰)، *ایدئولوژی و اتوپیا: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: سمت.

Kettler, D. and V. Meja (2003), "Karl Mannheim and the Sociology of Knowledge", in: *Handbook of Social Theory*, G. Ritzer and B. smart (eds.), London: Sage.

Mannheim, K. (1976), *Ideology and Utopia: An Introduction to the Sociology of Knowledge*, Routledge & Kegan Paul.